

بررسی عوامل جامعه‌شناختی مرتبط با عدم ازدواج مجدد زنان فاقد همسر (مطالعه موردی: زنان تحت حمایت در شهر سنندج)

عرفان ناصری^۱ و دکتر بهجت یزدخواستی^۲

تاریخ وصول: ۹۷/۷/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۸

چکیده:

هدف از این پژوهش بررسی موانع ازدواج مجدد در میان زنان است. با بهره‌گیری از نظریه‌های اقتصادی ازدواج، طرد اجتماعی، تغییر نقش‌ها و ارزش‌های فرهنگی، فرضیات تحقیق تدوین گردید. روش تحقیق توصیفی و گردآوری داده‌ها به روش پیمایش و با ابزار پرسشنامه انجام شد. جامعه‌ی آماری کلیه‌ی زنان فاقد همسر (مطلقه و همسر فوت شده) تحت پوشش کمیته‌ی امداد در رده‌ی سنی ۱۸ تا ۵۵ سال شهر سنندج بود، حجم نمونه بر اساس جدول کرجسی و مورگان تعداد ۳۷۷ نفر تعیین گردید و نمونه‌گیری به روش تصادفی ساده انجام گرفت. نتایج آزمون فرضیات نشان می‌دهد که بین متغیرهای طرد اجتماعی و باور به کلیشه‌های فرهنگی با عدم ازدواج مجدد رابطه‌ی معنی‌دار و مستقیم وجود دارد، همچنین بین متغیرهای نگرش مدرن به ازدواج مجدد و اتکاء به خود با موانع ازدواج مجدد رابطه‌ی معنی‌دار و معکوس وجود دارد. می‌توان گفت تغییرات فرهنگی و رشد ارزش‌های فردگرایانه، در کنار استقلال مالی و اتکاء به خود در میان زنان نه تنها گرایش به ازدواج مجدد را کاهش نداده بلکه می‌توانند عوامل تسریع‌کننده‌ی ازدواج مجدد در میان زنان باشند.

مفاهیم کلیدی: ازدواج مجدد، زنان فاقد همسر، طرد اجتماعی، ارزش‌های فرهنگی، تغییر نقش‌ها

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده‌ی مسئول)
ernaseri@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران b.yazdkasti@ltr.ui.ac.ir

مقدمه و بیان مسأله

در هر جامعه‌ای بنا به سنت‌های فرهنگی و شرایط اجتماعی گرایش‌ها و تمایلات نهادینه شده‌ای برای همسرگزینی و تشکیل زندگی خانوادگی وجود دارد و می‌توان از همسرگزینی به‌عنوان سنگ‌بنای تشکیل زندگی خانوادگی نام برد. البته در بطن زندگی خانوادگی نیز ممکن است تعارضات و یا اتفاقاتی رخ دهد که منجر به فروپاشی واحد خانواده می‌شود. طی دهه‌های گذشته طلاق در ایران روند صعودی داشته (*Asanjarani & et. al., 2018*) و طبق آمارهای رسمی در سال ۱۳۹۶ از هر ۳/۹ ازدواج ۱ مورد به طلاق منجر می‌شود (*Asanjarani & et. al., 2017*). تعداد خانواده‌های زن سرپرست بیش از ۲ میلیون و ۵۶۳ هزار خانوار است و رشد قابل توجهی نسبت به سایر دوره‌های سرشماری داشته است، به طوری که در فاصله‌ی ۵ ساله دو سرشماری (۱۳۸۵-۱۳۹۰) میزان آن از ۶/۵ درصد به ۱۲/۱ درصد کل خانوار رسیده است. بر اساس آمارها ۴۱ درصد از زنان سرپرست خانوار کشور تحت حمایت کمیته‌ی امداد به منزله‌ی بزرگ‌ترین نهاد حمایتی کشور، قرار گرفته‌اند (*Dalilgo & et. al., 2016: 33*).

با وجود تغییرات فرهنگی و اجتماعی رخ داده در ایران، همچنان ازدواج یکی از راه‌های مهم برای افزایش پایگاه اجتماعی زنان است. ازدواج در جامعه‌ی ایرانی اهمیت زیادی، به خصوص برای زنان، دارد، به همین دلیل انتظار می‌رود زنان مطلقه با مشکلات فراوان ارتباطی پس از طلاق مواجه شوند (*Khalajabadi Farahani & et. al., 2017: 224*). بسیاری از آنان در تعاملات اجتماعی روزمره‌ی خود با مسائل و کلیشه‌های منفی روبرو هستند که تجربه‌ی حریم ناامن را برای آنان به همراه دارد (*Afrasiabi & Jahangiri, 2017: 431*). زنان مطلقه به دلیل زن بودن و فقیر و بی‌سرپرست بودن، از ارتباط‌ها و تعامل‌ها و حضور در شبکه‌های اجتماعی طرد شده‌اند. این مسأله، شانس دریافت حمایت‌های اجتماعی را برای این زنان کاهش می‌دهد (*Haghighatian & et. al., 2018: 88*). فقدان پیوندهای اجتماعی مناسب و عدم دریافت حمایت مناسب، چه از نوع رسمی و چه از نوع غیر رسمی، می‌تواند مسیر دیگر برای تشدید فقر و آسیب‌پذیری آنان باشد (*Khani & et. al., 2018: 617*).

علاوه بر فقر اقتصادی و آسیب‌پذیری اجتماعی، از نظر سلامت روانی نیز این زنان در معرض خطر هستند. بر اساس نتایج پژوهش بر روی داده‌های پیمایش ملی اروپا بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷ افرادی که طلاق گرفته‌اند در مقایسه با متأهلین از نظر شاخص‌های سلامت روانی در وضعیت نامساعدتری هستند (*Symoens & et. al., 2014*). بر اساس

نتایج تحقیقات داخلی نیز احتمال ابتلا به بیماری‌های روانی در زنانی که طلاق گرفته‌اند و سرپرستی خانواده را نیز بر عهده دارند از متاهلین و کسانی که تنها زندگی می‌کنند بیشتر است (Orojloo & Khodabakhshi Koolae, 2016; Boldaji & et. al., 2011).

ازدواج مجدد یکی از راه‌هایی است که می‌تواند ابعاد آسیب‌های اجتماعی و روانی را کاهش داده و در بهبود کیفیت زندگی این زنان مؤثر باشد. از سوی دیگر، ارتباط جنسی مطلوب و هنجارمند از شاخص‌های مهم و تأثیرگذار بر سلامت فردی و اجتماعی هر جامعه است (Shafiabadi & Gholamhossein Ghashghae, 2012: 95). در مطالعات داخلی نشان داده شده است که رضایت جنسی پیش‌بینی‌کننده‌ی تداوم ازدواج در میان زوجین ایران است (Gheshtlaghi & et. al., 2014). اکثر تحقیقات داخلی انجام شده در مورد ازدواج مجدد زنان و بهبود سلامت روان آنان به این نتیجه دست یافته‌اند که ازدواج مجدد در بهبود افسردگی، اضطراب، عملکرد اجتماعی و علائم جسمانی و عاطفی این گروه از زنان مؤثر بوده است (Ghorban Shirodi & Poursedighi, 2011: 47). ازدواج‌های مجدد می‌تواند احساسات تنهایی را کاهش دهد، منجر به یک زندگی شادتر شود و افزایش رضایت زندگی را در پی داشته باشد (Indriana, 2013).

در بسیاری از جوامع کنونی، به دلیل افزایش امید به زندگی^۱، نرخ بالای طلاق و مرگ همسران، نرخ ازدواج مجدد نیز در حال افزایش است (Watson & et. al., 2010)؛ و متعاقب آن خانواده‌های ترکیبی^۲ نیز از نظر تعداد در سراسر جهان در حال افزایش است (Kumar, 2017). در آمریکا ۴۱ درصد از نخستین ازدواج‌ها به طلاق منجر می‌شود (Gold, 2016)، حدود ۳۰ درصد از افرادی که طلاق می‌گیرند مجدداً تا یک سال بعد ازدواج می‌کنند (Martin-Uzzi & Duval-Tsioles, 2013) و بیش از ۸۰ درصد از مردان مطلقه و حدود ۷۵ درصد از زنان مطلقه نهایتاً ازدواج مجدد می‌کنند (Coates, 201: 2008). از سوی دیگر در سطح کلان ازدواج مجدد ترمیم‌کننده‌ی نهاد خانواده است (De Graaf & Kalmijn: 2003: 1460) و گرایش بسیاری از آمریکایی‌ها به ازدواج مجدد پس از فروپاشی ازدواج اول می‌تواند به‌عنوان نشانه‌ای از این باشد که ازدواج هنوز به‌عنوان یک نهاد اجتماعی ارزشمند همچنان تداوم دارد و می‌تواند منافع اجتماعی، عاطفی و اقتصادی در بر داشته باشد (Sweeney, 2010).

¹ life expectancy

² blended families

در ایران نیز تحقیقات میزان رغبت به ازدواج مجدد زنان سرپرست خانوار را بالا گزارش کرده‌اند (Hosseini, 2016; Malek Motiee, 2009)؛ ولی این آمار بیانگر این واقعیت است که بخش قابل توجهی از زنان بعد از طلاق و فوت همسر علیرغم تمایل به ازدواج مجدد، در مقایسه با مردان کمتر مبادرت به ازدواج مجدد می‌نمایند و شاهد تفاوت جنسیتی در اقدام به ازدواج مجدد هستیم. نسبت ازدواج‌های مجدد زنان مطلقه‌ی ایرانی نسبت به زنان غربی ۲۵ درصد کمتر بوده و بالعکس نسبت ازدواج‌های مجدد مردان همسر طلاق داده ایرانی به مردان مشابه غربی ۶ درصد بیشتر شده است. تعداد زنان مجردی که به علت فوت همسر تنها مانده‌اند، ۶ برابر بیشتر از مردان همسر فوت شده و تعداد زنان مطلقه، ۲ برابر بیشتر از مردان جدا شده است (Sadeghi & et. al., 2018: 171).

عدم وجود فرصت‌های ازدواج برای کسانی که تمایل دارند ریشه در چالش‌ها و مشکلاتی دارد که در تحقیق حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرند. در این تحقیق، تلاش شده است تا فهم ما از بازدارنده‌های ازدواج مجدد افزایش یابد با معرفی سه عنصر جدید به ادبیات این حوزه؛ اول، تحقیقات قبلی اغلب بر عوامل جمعیت‌شناختی یا بنیان‌های اقتصادی که ازدواج مجدد را تحت تأثیر قرار داده‌اند متمرکز بوده‌اند، از جمله سن در زمان طلاق، جنسیت، کودکان، و آموزش. در این تحقیق ما این عوامل را بسط داده‌ایم با ملاحظه کردن ویژگی‌های اقتصادی بیشتر. دوم، عوامل اجتماعی تأثیرگذار مورد بررسی قرار گرفته‌اند، فرضیه‌های اجتماعی متمرکز هستند بر موقعیت اجتماعی و فرصت‌هایی که زنان در ازدواج دوم با آن مواجه می‌شوند. سوم، عوامل فرهنگی با توجه به بافت جامعه برای بررسی ازدواج مجدد زنان لحاظ شده‌اند، فرضیات فرهنگی تمرکز دارند بر ترجیحات و نگرش‌های زنان درباره‌ی نهاد ازدواج. بر این اساس، هدف کلی این پژوهش بررسی موانع و بازدارنده‌های ازدواج مجدد زنان با لحاظ کردن فاکتورهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. سؤال اصلی تحقیق این است که چه عواملی می‌توانند پیش‌بینی‌کننده‌های قوی‌تری برای تبیین عدم ازدواج مجدد در میان زنان در شهر سنندج باشند؟

پیشینه پژوهش

الف) تحقیقات داخلی

در پژوهش (Sadeghi & et. al., 2018)، در خصوص بازدارنده‌های ازدواج مجدد در بین زنان سرپرست خانوار تحت پوشش کمیته‌ی امداد در سراسر کشور، بر عوامل جمعیت‌شناختی متمرکز شده و نتایج نشان می‌دهد که مقولات عدم تعادل بازار عرضه و

تقاضای ازدواج مجدد و روابط آزاد بین دو جنس به ترتیب بیشترین بازدارندگی را بر میزان آمادگی ازدواج مجدد زنان سرپرست خانوار دارند و میزان آمادگی برای ازدواج مجدد در گروه زنان مطلقه به‌طور معناداری بالاتر از گروه زنان بیوه بود. بازماندن زنان از ازدواج مجدد خاص قوم یا منطقه‌ای نیست و تمامی اقوام و مناطق کشور را دربر می‌گیرد.

پژوهش (Osmani & et. al., 2018)، با روش کیفی برای توصیف نگرش‌های زنان و مردان بیوه در سن بالا (بالای ۶۰ سال) در شهر بوکان در خصوص موانع ازدواج مجدد انجام شده است. بر اساس نتایج تحقیق موانع ازدواج مجدد در چهار مقوله‌ی اصلی دسته‌بندی شدند: عوامل فردی، هنجاری، تعاملی و مالی. افراد در سن بالا بیشتر نگران عقاید عمومی و هنجارهای اجتماعی در خصوص ازدواج مجدد هستند. این عقاید و هنجارهای سنتی با گذشت زمان همچنان تداوم داشته و مفهوم ازدواج مجدد در میان مردان و زنان فاقد همسر به‌عنوان یک تابو و نگرانی عمده باقیمانده است.

در پژوهش (Ahmadnia & Kamel ghalibaf, 2017)، که با روش مصاحبه‌ی کیفی با ۳۰ نفر از زنان سرپرست خانوار شهر تهران انجام شده، نتایج نشان می‌دهد که زنان سرپرست خانواری که شاغل‌اند و وضعیت اقتصادی مناسبی دارند، اگر چه اغلب تمایل چندانی به سرپرستی خانوار و بزرگ کردن فرزندان به تنهایی ندارند، اما به دلیل تجربه‌ی زندگی قبلی و حضور فرزندان، تمایلی به ازدواج مجدد ندارند. کسانی تمایل نسبتاً بیشتری به ازدواج مجدد دارند که همسرشان را به دلیل فوت از دست دادند و تجربه‌ی زندگی قبلی‌شان همراه با درگیری و خشونت نبوده است.

پژوهش (Dalilgo & et al., 2016)، که به روش کیفی درباره ازدواج مجدد زنان سرپرست خانوار تحت پوشش کمیته‌ی امداد استان اصفهان انجام شده، به این نتایج دست یافته که مشارکت‌کنندگان در فرایند تصمیم‌گیری برای ازدواج مجدد به نوعی جانشین‌های نسبی به منظور رفع نیازهای اقتصادی، اجتماعی، عاطفی و فیزیولوژیکی رسیده‌اند که آنها را در برابر ازدواج مجدد مقاوم می‌سازد.

در پژوهش (Orojloo & Khodabakhshi Koolaee, 2016)، که با هدف مقایسه‌ی ویژگی‌های شخصیتی و امید به زندگی زنان سرپرست خانوار با تمایل یا عدم تمایل به ازدواج مجدد انجام شده، ۱۴۰ زن سرپرست خانوار (۲۵ تا ۵۰ سال) در شهر تهران مورد مطالعه قرار گرفته، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که زنان سرپرست خانوار با ویژگی‌های شخصیتی برون‌گرایی و پذیرا بودن تمایل بیشتر به ازدواج مجدد دارند و زنان سرپرست خانوار با ویژگی شخصیتی آزرده‌خویی تمایل کمتری برای ازدواج مجدد دارند.

در تحقیق (Ahmadi, 2004)، که بر روی ۴۵۰ نفر از زنان فاقد شوهر (۲۴۳ نفر از همسران شهدا و ۲۰۷ نفر از همسران متوفیان عادی) از شهر تهران انجام داده به این نتایج می‌رسد که: حدود ۲۴/۵ درصد از زنان فاقد همسر ازدواج مجدد داشته‌اند. عمده‌ترین دلایل عدم ازدواج مجدد در بین زنان مورد بررسی عبارت بود از نگرانی از آینده فرزندان، نداشتن حوصله، عدم نیاز نسبت به ازدواج مجدد، نبود مورد مناسب و وجود تعهد به پیمان قبلی با شهید یا متوفی.

ب) تحقیقات خارجی

دسته‌ای از تحقیقات به بررسی ابعاد جمعیت‌شناختی و نرخ ازدواج مجدد و پیامدهای آن پرداخته‌اند: پژوهش‌ها نشان می‌دهد که نرخ ازدواج مجدد در کشورهای غربی بالاست و به امری نهادینه شده تبدیل شده است (Abela & et. al., 2015)، در آمریکا این نرخ بالاتر از کشورهای اروپایی است. تقریباً نصف ازدواج‌های آمریکایی‌ها شامل ازدواج‌های مجدد برای یکی یا هر دو زوج است و ۱۶ درصد از جمعیت آمریکا سه بار ازدواج می‌نمایند (Coates, 2008: 204) و بیش از یک پنجم از آمریکایی‌های بالای سن ۴۰ سال در سال ۲۰۰۷ چندین بار ازدواج نموده‌اند (United State Census Bureau, 2008).

جیمز و شفر نیز نشان داده‌اند که عوامل جمعیت‌شناختی و خط سیر زندگی افراد می‌تواند مانع یا مشوق تشکیل دوباره‌ی زندگی شود. اغلب ازدواج‌های مجدد طی سه سال پس از طلاق رخ می‌دهند. به‌عنوان یک قاعده، مردان سریع‌تر از زنان اقدام به ازدواج مجدد می‌نمایند. افرادی که طلاق گرفته‌اند سریع‌تر ازدواج مجدد می‌کنند نسبت به افرادی که ازدواج اول آنها با مرگ همسر به پایان رسیده است (James & Shafer, 2012). با تغییر شرایط سنی مردان و زنان و به ویژه با افزایش سن تفاوت‌هایی در نتایج مشاهده شده است. برخی مطالعات متمرکز شده‌اند بر روی وضعیت و منافع ازدواج مجدد در میان جمعیت سن بالا. در میان زنان و مردان مسن، تفاوت‌هایی در گرایش به ازدواج مجدد وجود دارد: بیش از ۶۰ درصد مردان بیوه تمایل به ازدواج مجدد دارند، در حالی که برای زنان بیوه این نرخ کمتر از ۲۰ درصد است (Indriana, 2013).

پژوهش براون و همکاران نشان می‌دهد که موانع ازدواج مجدد در میان جمعیت‌های مختلف چندبعدی است، تعداد و نسبت کم ازدواج‌های مجدد در میان افراد مسن در میان کشورهای مختلف دلالت دارد بر وجود موانع مشخصی از قبیل موانع اجتماعی - فرهنگی،

از جمله نگرش منفی کودکان نسبت به ازدواج مجدد والدینشان، وفاداری به همسر پیشین و همچنین موانع هنجاری و مالی (Brown & et. al., 2006). در پژوهش (De Graaf & Kalmijn, 2003) ازدواج مجدد و هم خانگی را پس از طلاق در هلند مورد بررسی قرار داده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که نگرش‌های فردگرایانه دارای تأثیر منفی بر ازدواج مجدد زنان است. برای زن مطلقه، نگرش‌های فردگرایانه عمدتاً بیانگر رد ازدواج است، بهره‌مندی ضعیف زنان مطلقه از جنبه‌های اجتماعی - اقتصادی منجر به نرخ بالای ازدواج مجدد نمی‌شود. اشتغال احتمالاً نیازهای مالی زنان را کاهش می‌دهد، بنابراین ممکن است منجر به کاهش میل به ازدواج مجدد شود. زنانی نیز که از خدمات اداره رفاه استفاده می‌کنند فرصت‌های ازدواج مجدد کمتری دارند.

چارچوب نظری پژوهش

همان‌طور که در بخش قبلی ذکر شد، در این پژوهش فاکتورهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به‌عنوان بازدارنده‌های ازدواج مجدد زنان مورد بررسی قرار می‌گیرند. از این‌رو، در دسته‌ی اول (نظریه‌ی اقتصادی) نظریه‌ی اقتصادی ازدواج مجدد، در دسته‌ی دوم (نظریه‌های اجتماعی) نظریه‌های طرد اجتماعی و تغییر نقش‌ها، و در دسته‌ی سوم (نظریه‌ی فرهنگی) نظریه‌ی ارزش‌های فرهنگی به‌عنوان چارچوب نظری و مبنایی برای طرح فرضیه‌های تحقیق مورد استفاده قرار می‌گیرند.

نظریه‌ی اقتصادی/ازدواج مجدد: در دهه‌های اخیر، تئوری‌های اقتصادی رایج درباره‌ی ازدواج اغلب برای توضیح شکل‌گیری ازدواج اول و ثبات در ازدواج به کار برده شده‌اند. اما کاربست این تئوری برای تبیین ازدواج مجدد نیز می‌تواند آزمون جدید و قوی‌تری برای این تئوری باشد (Oppenheimer, 1997). در نظریه‌ی اقتصادی ازدواج به مثابه بازار در نظر گرفته می‌شود. در بازار ازدواج مجدد سنتی، زنانی که از نظر اقتصادی در موقعیت ضعیف و وابسته قرار دارند نیاز بیشتری به شریک زندگی دارند و مردان سنتی نیز تمایل خواهند داشت تا از آنها حمایت اقتصادی داشته باشند. زنان متأهل که در دوران ازدواج در بازار کار نقش نداشته‌اند پس از طلاق موقعیت ضعیف‌تری در بازار کار خواهند داشت. این زنان ممکن است از نظر مالی استقلال کمتری داشته باشند و بنابراین نیاز مالی بیشتری به یک شریک زندگی دارند (Sweeney, 1997).

زنانی که در دوران ازدواج در تولید درآمد خانواده نقش نداشته‌اند و یا در بازار کار نقش نداشته‌اند احتمال ازدواج مجدد کمتری دارند. از سوی دیگر، زنانی که از نهادهای

حمایتی خدمات رفاهی دریافت می‌کنند احتمال کمتری دارد که ازدواج مجدد نمایند در مقایسه با زنانی که چنین حمایتی را دریافت نمی‌کنند. زنانی که کار می‌کنند بالاترین نرخ ازدواج مجدد دارند و زنان تحت حمایت رفاهی پایین‌ترین نرخ ازدواج مجدد و زنان با سایر منابع درآمدی در حد وسط قرار دارند. این موارد نشان می‌دهد که اگر بازار ازدواج مجدد کمتر سنتی باشد، این بحث مطرح می‌شود که درجه‌ی بیشتر وابستگی اقتصادی زنان را از نگاه مردان کمتر جذاب می‌سازد. تحت این شرایط، نیاز و جذابیت در دو جهت متفاوت کار می‌کنند (De Graaf and Kalmijn, 2003: 1490).

ازدواج مجدد ممکن است به‌عنوان یک استراتژی برای غلبه بر برخی پیامدهای منفی طلاق به کار برده شود. پس از طلاق، زنان اغلب از نظر رفاه اقتصادی دچار کاستی می‌شوند (De Graaf & Kalmijn, 2003: 1460)، از این‌رو میزان بهره‌مندی مالی مهم‌ترین انگیزه‌ی ازدواج مجدد را برای زنان ایجاد می‌کند (Ozawa & Yoon, 2008). در خصوص رابطه‌ی بین فقر اقتصادی زنان و گرایش به ازدواج، تحقیقات داخلی نیز نشان داده است که عوامل اقتصادی (فقر) بر تصمیمات و انتخاب - ازدواج یا عدم ازدواج و زمان (سن) ازدواج تأثیرگذار می‌باشد (Zarabi & Mostafavi, 2012: 35).

نظریه‌ی طرد اجتماعی: محرومیت اجتماعی فرایندی است که در نتیجه‌ی آن، گروه‌های اجتماعی و افرادی معین از اجتماعی، طرد و به حاشیه رانده می‌شوند لذا به سختی می‌توانند فرصت‌هایی برای بهبود شرایط خود پیدا کنند (Blakemore & Griggs, 2007)، مفهوم طرد اجتماعی توجه ما را به طیف وسیعی از عواملی جلب می‌کند که افراد و گروه‌ها را از داشتن فرصت‌هایی که پیش روی اکثر جمعیت است، باز می‌دارد (Khalajabadi Farahani & et. al., 2017: 238). در حوزه‌ی روابط با فامیل و آشنایان و در محل کار و اجتماع، زنان مطلقه طرد اجتماعی و اقتصادی را تجربه می‌کنند. افراد وقتی ازدواج می‌کنند شبکه‌های ارتباطی آنها کوچکتر می‌شود و بیشتر متصل است به شبکه‌ی شریک زندگی‌شان. پس از طلاق یا فوت همسر، برای بسیاری از زنان مشکل است که شبکه‌ی جدید ارتباطی و مشارکت اجتماعی شکل دهند (De Graaf & Kalmijn: 2003: 1469). هر ساختاری که باعث شود چرخه‌ی طرد اجتماعی شکل بگیرد، توانمندی‌زدا است و هر عاملی که باعث شود مردم در اجتماع فعالیت کنند، توانمندساز است. در نتیجه، کلیشه‌ی منفی به منزله‌ی ساختار ذهنی توانمندی‌زدا زنان سرپرست خانوار را از زندگی عادی دور می‌کند. ساختارهای توانمندی‌زدا زنان را از روابط و شبکه‌های اجتماعی محروم می‌سازد و سرمایه‌ی اجتماعی آنها پایین می‌آید در نتیجه آسیب

بیشتری می‌بینند (Afrasiabi & Jahangiri, 2017: 448). از سوی دیگر هر چه پذیرش اجتماعی نسبت به زنان سرپرست خانوار بیشتر شود و آنها بتوانند پیوند اجتماعی بیشتری با اطرافیان خود داشته باشند در کنار سایر شرایط تسهیل‌گر از جمله توانمندی مالی و تعداد اندک فرزندان، گرایش بیشتری نسبت به ازدواج مجدد خواهند داشت (Hosseini, 2016).

نظریه‌ی تغییر نقش‌ها: مطابق «نظریه‌ی تغییر نقش‌ها» ورود به دنیای مجرد پس از فوت همسر یا طلاق، تغییراتی بنیادین در نقش‌های زنان سرپرست خانوار به وجود می‌آورد، به ویژه اگر زن و شوهر در طول زندگی مشترک از نقش‌های جنسیتی سنتی پیروی کرده باشند (Clarke-Stewart & Brentano, 2010: 131). لانگ و یانگ در خصوص این تجارب و تغییرات نقش، طلاق را یک فرایند سه مرحله‌ای تلقی می‌کنند (Long & Young, 2006): ۱- مرحله‌ی تصمیم‌گیری قبل از طلاق؛ ۲- مرحله‌ی بازسازی طلاق؛ ۳- مرحله‌ی بهبودی پس از طلاق. در هر یک از این مراحل، فرد مطلقه تعاملات متفاوتی را تجربه می‌کند. در مرحله‌ی بهبودی افراد سعی در کشف تجربیات و هویت و منابع عشق جدید دارند. زنان سرپرست خانوار به ویژه پس از طی مرحله‌ی انتقالی که به بازیابی فردی و اجتماعی خود نیاز دارند به احتمال زیاد از مواجه شدن با ازدواج پایدار سر باز می‌زنند (Dalilgo & et. al., 2016). تجارب این دوران، برداشتی از خود را به تعبیر روزنبرگ در زنان شکل داده که در غالب موارد این برداشت منفی بوده و صورتی منفعل داشته و به شکل احساس بی‌ارادگی در زنان بروز کرده، مگر زمانی که زنان نقش فعالی در طلاق داشته باشند که این امر به شکل‌گیری خودی فعال و مستقل انجامیده و رضایت از خود را به دنبال داشته است (Enayatzade & Ghazi Tabatabaee, 2013: 393).

نظریه‌ی ارزش‌های فرهنگی: در همسرگزینی همواره معیارها و ضوابطی بر پایه‌ی ارزش‌های اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد. ارزش‌های فرهنگی قواعد ازدواج را توجیه می‌کنند، یا مفروضه‌های عملی قلمرو زندگی زناشویی را فرا می‌خوانند (Delkhamoush, 2009: 211). نهاد ازدواج تحت تأثیر تغییرات ساختاری و فرهنگی و به‌طور کلی متأثر از جایگاه جوامع در گذار از نظم سنتی به نظم مدرن دچار تغییرات چشمگیری شده است (Tayebinia, 2014: 66). یکی از تغییرات عمده، فردی شدن نهاد ازدواج و خانواده است و به مجموعه تغییراتی اطلاق می‌شود که در جریان آنها افراد از قید و بند ارزش‌ها و هنجارهای بیرونی رهایی یافته و بر اساس خواسته‌های شخصی خود تصمیم‌گیری می‌کنند. صاحب‌نظرانی از جمله گیدنز، بک، باومن و کاستلز این تغییرات را در بطن تحولات

وسیع تر موسوم به مدرنیته‌ی متأخر یا ظهور عصر اطلاعات بررسی کرده‌اند (Maleki & *et. al.*, 2015: 45). سه جنبه‌ی مهم ارزش‌ها قابل تمایز هستند: ۱- ارزش‌های رهایی‌بخش؛ دیدگاهی مبتنی بر نقش‌های جنسی برابر و استقلال زن؛ ۲- ارزش‌های فردی؛ تأکید بر خودمختاری و تحقق خود و ۳- ارزش‌های مذهبی. عموماً این بحث جریان دارد که مردم با ارزش‌های رهایی‌بخش، فردی و غیر مذهبی کمتر از نهاد ازدواج حمایت می‌کنند. ترجیح آنها برای ازدواج ضعیف‌تر است، و یا اینکه آنها به آسانی تابع یک جبر اخلاقی برای ازدواج نیستند (De Graaf and Kalmijn: 2003: 1473). مطالعات نشان داده‌اند که ازدواج دیررس، هم‌خانگی، نداشتن فرزند و طلاق بیشتر در میان زوج‌هایی با ارزش‌های سنتی کمتر متداول است (Barber & Axinn, 1998).

فرضیات پژوهش

- ۱- بین فقر اقتصادی و عدم ازدواج مجدد زنان رابطه معنادار وجود دارد.
 - ۲- بین محرومیت اجتماعی و عدم ازدواج مجدد زنان رابطه معنادار وجود دارد.
 - ۳- بین باور به کلیشه‌های فرهنگی و عدم ازدواج مجدد زنان رابطه معنادار وجود دارد.
 - ۴- بین بازسازی پس از فقدان همسر و عدم ازدواج مجدد زنان فاقد همسر رابطه معنادار وجود دارد.
 - ۵- بین اتکاء به خود و عدم ازدواج مجدد زنان فاقد همسر رابطه معنادار وجود دارد.
 - ۶- بین نگرش مدرن به ازدواج و عدم ازدواج مجدد زنان فاقد همسر رابطه معنادار وجود دارد.
- قابل ذکر است که فرضیه‌ی ۱ بر اساس بر اساس نظریه‌ی اقتصادی ازدواج، فرضیه‌های ۲ و ۳ از نظریه‌ی طرد اجتماعی، فرضیه‌های ۴ و ۵ از نظریه‌ی تغییر نقش‌ها و فرضیه‌ی ۶ از نظریه‌ی ارزش‌های فرهنگی استخراج و تدوین شده است.

روش‌شناسی پژوهش

روش گردآوری و تحلیل داده‌ها: این تحقیق از نوع تحقیقات کمی و توصیفی می‌باشد و روش گردآوری اطلاعات در این پژوهش پیمایش است و از پرسشنامه‌ی محقق‌ساخته جهت گردآوری داده‌ها استفاده شده است. هر کدام از متغیرهای مستقل و وابسته با شاخص‌های متعدد در سطح سنجش ترتیبی یا اسمی و فاصله‌ای تنظیم شده‌اند. جهت

تجزیه و تحلیل داده‌ها از آماره‌های متداول و مناسب توصیفی و استنباطی با استفاده از نرم‌افزار آماری SPSS انجام شده است.

جامعه‌ی آماری و نمونه‌گیری: جامعه‌ی آماری پژوهش شامل کلیه‌ی زنان فاقد همسر (مطلقه و همسر فوت شده) تحت حمایت کمیته‌ی امداد در شهرستان سنندج در سال ۱۳۹۴ می‌باشد. بر اساس آمار ارائه شده جمعیت کل، شامل ۱۷۸۱۸ نفر می‌باشد. حجم نمونه‌ی برآورد شده در این پژوهش بر اساس جدول *Krejce & Morgan* تعداد ۳۷۷ نفر می‌باشد. با تهیه‌ی لیست زنان گروه هدف، نمونه‌گیری به روش تصادفی ساده انجام شد. *اعتبار و پایایی:* اعتباری که در این پژوهش از آن استفاده به عمل آمده اعتبار صوری می‌باشد که مبتنی بر قضاوت متخصصان است. بدین منظور پس از اجرای پیش‌آزمون در میان ۱۰ درصد از حجم نمونه در طراحی پرسشنامه‌ی نهایی از اساتید روش تحقیق و همچنین کارشناسان حوزه‌ی مسائل اجتماعی و خانواده نظرخواهی شد و سؤالات مورد بازبینی و اصلاح قرار گرفتند. پایایی دقت در سنجش محسوب می‌شود و در تحقیق حاضر از گویه‌هایی با مقدار آلفای بالاتر از حداقل ۶۰ استفاده شده است.

تعاریف نظری و عملیاتی متغیرها

فقر اقتصادی

بر اساس پارادایم جدید فقر، پدیده‌ای است که از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد زیرا زنان سرپرست خانوار قادر به حمایت مناسب از اعضای تحت سرپرستی خود نیستند، در نتیجه اعضای خانوارهای زن سرپرست فقرایی هستند که در یک دایره‌ی بسته حرکت می‌کنند (Shaditalab, 2004: 52). عوامل اقتصادی (فقر) نیز بر تصمیمات و انتخاب - ازدواج یا عدم ازدواج و زمان (سن) ازدواج تأثیرگذار می‌باشد (Zarabi & Mostafavi, 2012: 35). منظور از فقر اقتصادی، وضعیت درآمد و توانایی‌های اقتصادی زنان و خانواده آنها جهت گذران زندگی و همچنین جهت تأمین هزینه‌های ازدواج می‌باشد. شاخص فقر اقتصادی در دو بُعد (سطح درآمد و تأمین نیازهای مادی) و در قالب ۵ گویه عملیاتی شده.

محرومیت اجتماعی

طرد اجتماعی پدیده‌ای چندوجهی است و فراتر از ابعاد مادی و کمبودهای اقتصادی، بر دامنه‌ای متنوع از محرومیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی همچون طرد از حقوق شهروندی، طرد جنسیتی، طرد از بازار کار، طرد از مشارکت در زندگی اجتماعی و طرد از

روابط و شبکه‌های اجتماعی دلالت دارد (Firouzabadi & Sadeghi, 2010: 96). محققان جنبه‌های مختلف محرومیت اجتماعی زنان فاقد همسر را ذکر کرده‌اند که عبارتند از: ناپایداری شبکه‌های بین گروهی و فقر شبکه‌ای یا سرمایه‌ی اجتماعی ضعیف (Pierson, 2002: 13). متغیر محرومیت اجتماعی در دو بُعد (طرد اجتماعی و ارتباطات اجتماعی) و در قالب ۶ گویه عملیاتی شده است.

باور به کلیشه‌های فرهنگی

کلیشه‌های منفی بخشی از فرایند طرد اجتماعی است که زنان فاقد همسر را از جامعه و از روابط و شبکه‌های اجتماعی محروم می‌سازد (Afrasiabi & Jahangiri, 2017: 448). منظور از کلیشه‌های فرهنگی، باورها و نگرش‌هایی در فرهنگ عامه است که مانع از مشارکت و حضور واقعی زنان در اجتماع می‌شود و گرایش‌های مبتنی بر ضعف و ناتوانی را در آنان دامن می‌زند، زنانی که به این‌گونه کلیشه‌های فرهنگی نسبت به خودشان باور داشته باشند نگرش منفی و توأم با تردید نسبت به ازدواج مجدد پیدا می‌کنند. این متغیر در سه بُعد (پذیرش باورهای منفی نسبت به زنان بیوه و مطلقه، تقدیرگرایی و تعمیم نگرش‌های منفی نسبت به مردان) در ۶ گویه عملیاتی شده است.

بازسازی پس از فقدان همسر

بر اساس نظریه‌ی تغییر نقش‌ها، زنانی که پس از طلاق و فقدان همسر نقش فعالی در زندگی خود داشته باشند و از منابع در دسترس به خوبی استفاده نمایند می‌توانند بر محدودیت‌ها و مشکلات موجود غلبه نموده و شرایط زندگی خود را بازسازی نمایند (Enayatzade & Ghazi Tabatabaee, 2013). منظور از بازسازی پس از فقدان همسر این است که یک زن تا چه حد توانسته خود را با وضعیت جدید سازگار نماید و تا چه حد توانایی حل مشکلات زندگی را پس از دست دادن همسر داشته است. این متغیر در چهار بُعد (پرورش توانایی‌های فردی، غلبه بر شرایط سخت پس از فقدان همسر، غلبه بر تجارب ناخوشایند ازدواج قبلی و رضایت از زندگی فعلی) در ۸ گویه عملیاتی شده است.

انکاء به خود

این متغیر دربرگیرنده‌ی تکیه بر توانایی‌های فردی و عنصر بازاندیشی به‌عنوان یک منبع درونی کنار آمدن با مسائل است که به تعبیر گیدنز خصیصه‌ی دوران مدرن است.

بازاندیشی هویت نقش مهمی در رشد و تعالی دارد که می‌تواند به زنان برای حل مسائل، کاهش فشارها، و ارزیابی توانایی‌ها، به رغم کشاکش‌هایی که با خاتمه‌ی ازدواج برای آن‌ها رخ می‌دهد، کمک کند (*Ibid*). ارزیابی فرد از توانایی‌های خود تأثیر زیادی بر عملکردهای فردی و اجتماعی دارد و هر چقدر اعتماد به نفس فرد افزایش یابد میزان بهره‌گیری از توانایی‌های بالقوه نیز افزایش می‌یابد و کنترل فرد بر تصمیمات و سرنوشتش بیشتر می‌شود. متغیر اتکاء به خود در سه بُعد (اعتماد به نفس، کنترل بر سرنوشت خود و اداره‌ی زندگی مستقل) در قالب ۶ گویه عملیاتی شده است.

نگرش مدرن به ازدواج

در چارچوب نظری مبتنی بر نوسازی، یکی از مهمترین ویژگی‌های زندگی مدرن عبارت است از تضعیف شبکه خویشاوندی، گسترش فرد محوری، ازدواج مبتنی بر انتخاب افراد و ظهور ایده‌ها و ارزش‌های جدید مرتبط با ازدواج و تشکیل خانواده (Sadeghi, 2007: 105). در نگرش مدرن افراد نسبت به ازدواج مجدد بازاندیشی کرده و ممکن است شیوه‌های سنتی که کارآمد نمی‌دانند را پذیرش نکنند. این نگرش‌ها باعث می‌شود که انگیزه‌های متفاوتی به ازدواج داشته باشند، یا ازدواج خود را به تأخیر بیندازند و یا اگر معیارهای آنها جهت ازدواج برآورده نشود تصمیم به ازدواج نگیرند. متغیر نگرش مدرن به ازدواج در سه بُعد (آزادی در انتخاب همسر، ازدواج بر اساس عشق و علاقه و اعتقاد به برابری در روابط زناشویی) و در قالب ۶ گویه عملیاتی شده است.

متغیر اثرپذیر

این متغیر عبارتست از «عدم ازدواج مجدد زنان». از میان زنانی که شوهر خود را به هر دلیل از دست داده، برخی ممکن است مجدداً ازدواج نمایند و برخی دیگر ممکن است ازدواج ننمایند و موانعی بر سر راه ازدواج مجدد آنها قرار گیرد. در این متغیر بررسی می‌شود که زنان گروه هدف در زمینه‌ی ازدواج مجدد تا چه حد با مانع روبرو هستند، اما اینکه خود این موانع و مشکلات چه چیزهایی باشد مربوط به متغیرهای مستقل می‌باشد. عدم ازدواج مجدد شامل شرایط و موقعیت‌هایی است که به نظر می‌رسد تعیین‌کننده‌ی ازدواج یا عدم ازدواج مجدد باشد، از این‌رو، متغیر عدم ازدواج مجدد زنان در چهار بُعد اصلی (عدم تمایل به ازدواج مجدد، به تأخیر انداختن ازدواج مجدد، تردید نسبت به ازدواج مجدد و داشتن امکان ازدواج مجدد) در قالب ۸ گویه مورد سنجش قرار گرفته است.

یافته‌های پژوهش

الف) ویژگی‌های جمعیت‌شناختی

پس از اجرای پرسشنامه مشخصات دموگرافیک پاسخگویان از این قرار به دست آمده است: ۵۸/۶ درصد از پاسخگویان بدون همسر (به دلیل فوت همسر) و ۴۱/۴ درصد بدون همسر (به دلیل طلاق) می‌باشند. دامنه‌ی سن پاسخگویان بین ۱۸ تا ۵۵ سال و میانگین سن پاسخگویان ۳۹ سال می‌باشد. ۸۲/۷ درصد از پاسخگویان یک‌بار سابقه‌ی ازدواج داشته‌اند، ۱۳/۲ درصد از آنها دو بار و ۳/۹ درصد سه بار و بیشتر ازدواج نموده‌اند. از لحاظ وضعیت شغلی؛ ۸۳/۱ درصد خانه‌دار، ۶/۱ درصد بیکار (در جستجوی کار) و ۱۰/۸ درصد شاغل می‌باشند و از لحاظ میزان تحصیلات؛ ۳۱/۸ درصد از پاسخگویان بی‌سواد، ۳۳/۵ درصد دارای تحصیلات ابتدایی، ۱۶/۱ درصد راهنمایی، ۱۱/۶ درصد متوسطه و دیپلم و ۶/۹ درصد بالاتر از دیپلم می‌باشند.

میانگین بُعد خانوار پاسخگویان ۳/۳ نفر می‌باشد. میانه‌ی ۳، نما نیز ۳ می‌باشد. ۷/۴ درصد از خانوارها ۱ نفره، ۱۸/۳ درصد ۲ نفره، ۹/۵ درصد ۳ نفره، ۳۳/۹ درصد ۴ نفره، ۱۸ درصد ۵ نفره، ۱۰/۷ درصد ۶ نفره و ۲/۲ درصد ۷ نفره و بیشتر می‌باشند. از میان پاسخگویان ۱۸/۱ درصد فرزند ندارند و ۸۱/۹ درصد فرزند دارند (۱۹/۴ درصد از آنها دارای ۱ فرزند، ۲۴/۱ درصد دارای ۲ فرزند، ۷/۹ درصد دارای ۳ فرزند، ۱۰/۹ درصد دارای ۴ فرزند، ۱۰/۱ درصد دارای ۵ فرزند، ۳/۹ درصد دارای ۶ فرزند و ۵/۶ درصد دارای ۷ فرزند یا بیشتر می‌باشد). ۷/۴ درصد به تنهایی زندگی می‌کنند، ۶۱/۸ درصد همراه با فرزندان، ۳/۴ درصد همراه با فرزندان و والدین، ۲۶ درصد همراه با والدین و ۱/۲ درصد همراه با اقوام زندگی می‌نمایند. ۲۶/۸ درصد در منازل استیجاری، ۳۰/۸ درصد در منزل شخصی، ۲۶ درصد در منزل پدری، ۱۱/۱ درصد در منازل کم‌میت‌ی امداد و ۵/۳ درصد در منزل بستگان زندگی می‌کنند.

ب) یافته‌های توصیفی

متغیرهای مستقل: متغیر فقر اقتصادی در طیف لیکرت مورد سنجش قرار گرفت. پایایی این شاخص بر اساس ضریب آلفای کرونباخ ۰/۷۹ می‌باشد. نتایج مقایسه میانگین‌ها در جدول ۱ نشان می‌دهد که میانگین درآمد در دو گروه (زنان مطلقه و زنان همسر فوت شده) با یکدیگر متفاوت است؛ میانگین درآمد ماهیانه‌ی زنان همسر فوت شده (۲۵۴ هزار تومان) و میانگین درآمد ماهیانه‌ی زنان مطلقه (۳۲۵ هزار تومان) می‌باشد و این تفاوت

معنادار است ($Sig=0/031$). بنابراین زنانی که همسر خود را به دلیل فوت از دست می‌دهند بیشتر از زنان مطلقه در معرض کمبود درآمد و فقر اقتصادی قرار می‌گیرند.

جدول ۱: مقایسه‌ی میانگین‌ها برای دو گروه مستقل در شاخص فقر اقتصادی

Table 1: Compare Means for Independent Samples in Economic Poverty Index

سطح معناداری	نمره‌ی تی	میانگین	گروه	
<i>Sig</i>	<i>T</i>	<i>Mean</i>	<i>Groups</i>	
0/031	2/17	325	زنان مطلقه	فقر اقتصادی
		254	زنان همسر فوت شده	

متغیر محرومیت اجتماعی در طیف لیکرت مورد سنجش قرار گرفت و پایایی این شاخص بر اساس ضریب آلفای کرونباخ $0/80$ می‌باشد. نتایج نشان می‌دهد که بیش از نیمی از پاسخگویان (۵۶ درصد) در سطح متوسط و زیاد محرومیت اجتماعی را تجربه می‌کنند. نتایج مقایسه‌ی میانگین‌ها در جدول ۲ نشان می‌دهد که میانگین محرومیت اجتماعی در دو گروه (زنان مطلقه و زنان همسر فوت شده) با یکدیگر متفاوت است، یعنی میانگین نمره‌ی محرومیت اجتماعی برای زنان همسر فوت شده ($13/9$) و برای زنان مطلقه ($12/6$) می‌باشد و این تفاوت معنادار است ($Sig=0/021$). زنانی که همسر خود را به دلیل فوت از دست می‌دهند بیشتر از زنان مطلقه محرومیت اجتماعی را تجربه می‌کنند.

جدول ۲: مقایسه‌ی میانگین‌ها برای دو گروه مستقل در شاخص محرومیت اجتماعی

Table 2: Compare Means for Independent Samples in Social Exclusion Index

سطح معناداری	نمره‌ی تی	میانگین	گروه	
<i>Sig</i>	<i>T</i>	<i>Mean</i>	<i>Groups</i>	
0/021	2/34	12/6	زنان مطلقه	محرومیت اجتماعی
		13/9	زنان همسر فوت شده	

شاخص باور به کلیشه‌های فرهنگی در طیف لیکرت مورد سنجش قرار گرفت. پایایی این شاخص بر اساس ضریب آلفای کرونباخ $0/79$ می‌باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بیش از نیمی از پاسخگویان ($55/9$ درصد) در سطح متوسط و زیاد به کلیشه‌های فرهنگی منفی جامعه نسبت به زنان فاقد همسر باور دارند. نتایج مقایسه‌ی میانگین‌ها در

جدول ۳ نشان می دهد که میانگین نمره ی باور به کلیشه های فرهنگی در دو گروه (زنان مطلقه و زنان همسر فوت شده) با یکدیگر متفاوت است؛ زنان همسر فوت شده (۹/۹) و زنان مطلقه (۸/۲) و این تفاوت معنادار است ($Sig=0/000$). بر این اساس می توان گفت زنانی که همسر خود را به دلیل فوت از دست می دهند بیشتر از زنان مطلقه به کلیشه های فرهنگی منفی در خصوص زنان بیوه باور دارند.

جدول ۳: مقایسه ی میانگین ها برای دو گروه مستقل در شاخص باور به کلیشه های فرهنگی

Table 3: Compare Means for Independent Samples in Believe to Cultural Stereotypes Index

سطح معناداری	نمره ی تی	میانگین	گروه	
<i>Sig</i>	<i>T</i>	<i>Mean</i>	<i>Groups</i>	
0/000	3/7	8/2	زنان مطلقه	باور به کلیشه های فرهنگی
		9/9	زنان همسر فوت شده	

متغیر بازسازی پس از فقدان همسر در طیف لیکرت مورد سنجش قرار گرفت. پایایی این شاخص بر اساس ضریب آلفای کرونباخ ۰/۸۱ می باشد. نتایج مقایسه ی میانگین ها در جدول ۴ نشان می دهد که میانگین نمره ی بازسازی پس از فقدان همسر در دو گروه (زنان مطلقه و زنان همسر فوت شده) با یکدیگر تفاوت معناداری ندارد، بنابراین می توان گفت هر دو گروه از زنان به یک اندازه پس از فقدان همسر توانایی بازسازی زندگی خود را دارند.

جدول ۴: مقایسه ی میانگین ها برای دو گروه مستقل در شاخص بازسازی پس از فقدان همسر

Table 4: Compare Means for Independent Samples in Restoration after the Lack of a Spouse Index

سطح معناداری	نمره ی تی	میانگین	گروه	
<i>Sig</i>	<i>T</i>	<i>Mean</i>	<i>Groups</i>	
0/141	-1/477	15/36	زنان مطلقه	بازسازی پس از فقدان همسر
		14/92	زنان همسر فوت شده	

متغیر اتکاء به خود در طیف لیکرت مورد سنجش قرار گرفت. پایایی این شاخص بر اساس ضریب آلفای کرونباخ ۰/۸۳ می باشد. یافته های تحقیق نشان می دهد که تقریباً اکثریت پاسخگویان (۹۵/۲ درصد) در سطح متوسط و زیاد اتکاء به خود دارند. نتایج مقایسه ی میانگین ها در جدول ۵ نشان می دهد که میانگین اتکاء به خود در دو گروه

(زنان مطلقه و زنان همسر فوت شده) با یکدیگر تفاوت معناداری ندارد، پس هر دو گروه از زنان به یک اندازه خوداتکایی دارند.

جدول ۵: مقایسه‌ی میانگین‌ها برای دو گروه مستقل در شاخص اتکاء به خود

Table 5: Compare Means for Independent Samples in Self-Reliance Index

سطح معناداری	نمره‌ی تی	میانگین	گروه	
<i>Sig</i>	<i>T</i>	<i>Mean</i>	<i>Groups</i>	
0/122	1/55	16/06	زنان مطلقه	اتکاء به خود
		16/12	زنان همسر فوت شده	

متغیر نگرش مدرن به ازدواج در طیف لیکرت مورد سنجش قرار گرفت. پایایی این شاخص بر اساس ضریب آلفای کرونباخ ۰/۷۶ می‌باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تقریباً اکثریت پاسخگویان (۹۱/۳ درصد) در سطح متوسط و زیاد نگرش مدرن به ازدواج دارند. نتایج آزمون مقایسه میانگین‌ها در جدول ۶ نشان می‌دهد که میانگین نمره نگرش مدرن به ازدواج مجدد در بین دو گروه زنان مطلقه و همسر فوت شده با یکدیگر تفاوت معناداری ندارد. این ارقام نشان می‌دهد که اکثر پاسخگویان نسبت به ازدواج مجدد نگرش مدرن دارند.

جدول ۶: مقایسه‌ی میانگین‌ها برای دو گروه مستقل در شاخص نگرش مدرن به ازدواج

Table 6: Compare Means for Independent Samples in Modern Attitude to Marriage Index

سطح معناداری	نمره‌ی تی	میانگین	گروه	
<i>Sig</i>	<i>T</i>	<i>Mean</i>	<i>Groups</i>	
0/361	-0/914	10/93	زنان مطلقه	نگرش مدرن به ازدواج
		10/75	زنان همسر فوت شده	

متغیر وابسته

شاخص عدم ازدواج مجدد زنان بر اساس ۴ بُعد مورد سنجش قرار گرفت که ابتدا ابعاد و سپس شاخص کلی متغیر وابسته توصیف می‌شود:
تمایل به ازدواج مجدد؛ ۵۶/۵ درصد از پاسخگویان در حد کم، ۱۸/۳ درصد در حد متوسط و ۲۵/۲ درصد در حد زیاد نسبت به ازدواج مجدد تمایل دارند.

به تأخیر انداختن ازدواج مجدد؛ ۲۴/۲ درصد از پاسخگویان در حد کم، ۲۰/۴ درصد در حد متوسط و ۵۵/۴ درصد در حد زیاد تمایل دارند که ازدواج را به تأخیر بیندارند. وجود امکان و شرایط لازم برای ازدواج مجدد؛ ۵۵/۲ درصد از پاسخگویان در حد کم، ۲۳/۹ درصد در حد متوسط و ۲۰/۹ درصد در حد زیاد شرایط لازم برای ازدواج دارند. برخورد با موانع جهت ازدواج مجدد؛ ۲۵/۳ درصد از پاسخگویان در حد کم، ۳۵/۵ درصد در حد متوسط و ۴۱/۱ درصد در حد زیاد جهت ازدواج مجدد با مانع روبرو شده‌اند. نتایج شاخص کلی عدم ازدواج مجدد در جدول ۷ بیانگر این است که میانگین نمره عدم ازدواج مجدد در دو گروه متفاوت است؛ میانگین نمره زنان همسر فوت شده (۱۵/۵۳) و زنان مطلقه (۱۱/۸۴) و این تفاوت معنادار است ($Sig=0/000$). می‌توان گفت زانی که همسر خود را به دلیل فوت از دست می‌دهند از آمادگی و فرصت‌های کمتری برای ازدواج مجدد برخوردارند و این زنان بیشتر از زنان مطلقه با موانع ازواج مجدد روبرو هستند.

جدول ۷: مقایسه‌ی میانگین‌ها برای دو گروه مستقل در شاخص عدم ازدواج مجدد

Table 7: Compare Means for Independent Samples in Barriers to Remarriage Index

سطح معناداری	نمره‌ی تی	میانگین	گروه	
<i>Sig</i>	<i>T</i>	<i>Mean</i>	<i>Groups</i>	
0/000	9/645	11/84	زنان مطلقه	عدم ازدواج مجدد
		15/53	زنان همسر فوت شده	

ج) تحلیل استنباطی و آزمون فرضیات

در جدول ۸ نتایج رابطه‌ی بین متغیرهای مستقل با هر کدام از ابعاد و شاخص کلی متغیر وابسته (عدم ازدواج مجدد زنان) بر اساس آزمون ضریب همبستگی پیرسون در سطح اطمینان ۰/۹۹ نشان داده شده است.

جدول ۸: رابطه‌ی متغیرهای مستقل یا ابعاد و شاخص کلی متغیر وابسته

Table 8: Relationship of Independent Variables with Dimensions and Total Index of Dependent Variable

شاخص کلی عدم ازدواج مجدد زنان	برخورد با مانع جهت ازدواج مجدد	وجود امکان و شرایط لازم برای ازدواج مجدد	به تأخیر انداختن ازدواج مجدد	تمایل به ازدواج مجدد	متغیرها	
0/109	-0/106	-0/326	0/002	0/078	ضریب همبستگی پیرسون <i>Pearson Correlation</i>	فقر اقتصادی
0/187	0/201	0/006	0/985	0/346	سطح معنی‌دار (دو باله) <i>Sig. (2-tailed)</i>	
377	377	377	377	377	درجه‌ی آزادی <i>df</i>	
0/492	0/284	-0/301	0/486	-0/445	ضریب همبستگی پیرسون <i>Pearson Correlation</i>	محرومیت اجتماعی
0/000	0/000	0/000	0/000	0/000	سطح معنی‌دار (دو باله) <i>Sig. (2-tailed)</i>	
377	377	377	377	377	درجه‌ی آزادی <i>df</i>	
0/509	0/381	-0/368	0/434	-0/425	ضریب همبستگی پیرسون <i>Pearson Correlation</i>	باور به کلیشه‌های فرهنگی
0/000	0/000	0/000	0/000	0/000	سطح معنی‌دار (دو باله) <i>Sig. (2-tailed)</i>	
377	377	377	377	377	درجه‌ی آزادی <i>df</i>	
-0/149	-0/163	0/056	0/075	0/114	ضریب همبستگی پیرسون <i>Pearson Correlation</i>	بازسازی پس از فقدان همسر
0/072	0/048	0/501	0/370	0/168	سطح معنی‌دار (دو باله) <i>Sig. (2-tailed)</i>	
377	377	377	377	377	درجه‌ی آزادی <i>df</i>	
-0/171	-0/131	0/203	0/028	0/117	ضریب همبستگی پیرسون <i>Pearson Correlation</i>	اتکاء به خود
0/038	0/115	0/014	0/735	0/158	سطح معنی‌دار (دو باله) <i>Sig. (2-tailed)</i>	
377	377	377	377	377	درجه‌ی آزادی <i>df</i>	
-0/247	-0/100	0/120	0/163	0/254	ضریب همبستگی پیرسون <i>Pearson Correlation</i>	نگرش مدرن به ازدواج
0/003	0/226	0/147	0/049	0/002	سطح معنی‌دار (دو باله) <i>Sig. (2-tailed)</i>	
377	377	377	377	377	درجه‌ی آزادی <i>df</i>	

بر اساس یافته‌های جدول ۸ مشخص می‌شود که از میان متغیرهای مستقل ۴ متغیر (محرومیت اجتماعی، باور به کلیشه‌های فرهنگی، اتکاء به خود و نگرش مدرن به ازدواج مجدد) با متغیر وابسته (شاخص کلی موانع ازدواج مجدد زنان) رابطه‌ی معناداری دارند. یافته‌ها مؤید رابطه‌ی بین محرومیت اجتماعی با هر چهار بُعد و شاخص کلی متغیر وابسته می‌باشد و بین متغیر محرومیت اجتماعی و عدم ازدواج مجدد زنان رابطه‌ی معنادار و مستقیم در سطح متوسط وجود دارد؛ بدین معنا که با افزایش محرومیت اجتماعی موانع ازدواج مجدد نیز بیشتر می‌شود. بنابراین فرضیه ۲ تأیید می‌شود.

تحلیل استنباطی نشان می‌دهد که تفکرات کلیشه‌ای در مورد زنان فاقد همسر با هر چهار بُعد متغیر وابسته (عدم ازدواج مجدد زنان) رابطه دارد. یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد که بین متغیر باور به کلیشه‌های فرهنگی و متغیر عدم ازدواج مجدد زنان رابطه‌ی معنادار و مستقیم در سطح متوسط وجود دارد؛ بدین معنا که با افزایش باور به کلیشه‌های فرهنگی عدم ازدواج مجدد زنان بیشتر می‌شود. بنابراین فرضیه‌ی ۳ نیز تأیید می‌شود.

بر اساس یافته‌های جدول ۸ مشخص می‌شود که بین متغیر اتکاء به خود و متغیر عدم ازدواج مجدد زنان رابطه‌ی معنادار و معکوس در سطح ضعیف وجود دارد؛ بدین معنا که با افزایش اتکاء به خود موانع ازدواج مجدد کاهش می‌یابد. بنابراین فرضیه‌ی ۵ نیز تأیید می‌شود. معنای دیگر یافته‌ی فوق این است که زنانی که توانسته‌اند بیشتر به خود اتکاء داشته باشند و به استقلال نسبی رسیده باشند با موانع کمتری جهت ازدواج مجدد روبرو هستند و اتکاء به خود می‌تواند تسهیل‌کننده‌ی ازدواج مجدد زنان باشد.

بر اساس جدول فوق مشخص می‌شود که بین متغیرهای نگرش مدرن به ازدواج و عدم ازدواج مجدد زنان رابطه‌ی معنادار و معکوس در سطح ضعیف وجود دارد؛ بدین معنا که با افزایش نگرش مدرن به ازدواج عدم ازدواج مجدد زنان کاهش می‌یابد، بنابراین فرضیه‌ی ۶ تأیید می‌شود. معنای دیگر این یافته این است که نگرش مدرن به ازدواج مجدد موجب کاسته شدن از موانع ازدواج مجدد و تسهیل ازدواج مجدد در میان زنان است.

یافته‌های جدول فوق بیانگر این است که از میان فرضیات تحقیق چهار فرضیه (فرضیات ۲، ۳، ۵ و ۶) تأیید شدند و دو فرضیه (فرضیات ۱ و ۴) رد شدند، یعنی بین متغیرهای فقر اقتصادی و بازسازی پس از فقدان همسر رابطه‌ی معناداری یافت نشد. در این خصوص می‌توان گفت که احتمالاً فقر اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند به‌عنوان عامل تعیین‌کننده و تأثیرگذار بر عدم ازدواج مجدد زنان مطرح باشد، بلکه احتمالاً فقر اقتصادی به‌عنوان تسهیل‌کننده‌ی ازدواج مجدد می‌تواند مطرح باشد، یعنی زنانی که فقر اقتصادی

بالتری تجربه می‌کنند احتمالاً گرایش بیشتری به ازدواج مجدد خواهند داشت و بالعکس زنانی که توانایی و استقلال مالی بیشتری دارند کمتر تحت تأثیر مؤلفه‌های اقتصادی به ازدواج مجدد گرایش خواهند یافت. در خصوص عدم رابطه بین بازسازی پس از فقدان همسر و عدم ازدواج مجدد زنان می‌توان گفت که این یافته احتمالاً بیانگر این است که زنانی که بیشتر توانسته باشند پس از فقدان همسر زندگی خود را بازسازی کرده باشند با مانع کمتری جهت ازدواج مجدد روبرو خواهند بود و بازسازی پس از فقدان همسر احتمالاً تسهیل‌کننده‌ی ازدواج مجدد زنان باشد.

آزمون رگرسیون برای روابط معنادار متغیرهای مستقل و متغیر وابسته

بر اساس یافته‌های جدول ۸ مشخص شد که ۴ متغیر مستقل (محرومیت اجتماعی، نگرش مدرن به ازدواج مجدد، باور به کلیشه‌های فرهنگی و اتکاء به خود) رابطه‌ی معناداری با متغیر وابسته (عدم ازدواج مجدد زنان) دارند. در جدول ۹ نتایج آزمون رگرسیون جهت تبیین و پیش‌بینی میزان تغییرات متغیر وابسته بر اساس متغیرهای مستقل نشان داده شده است.

جدول ۹: ضرایب همبستگی رگرسیون برای متغیرهای مستقل و وابسته

Table 9: Regression Correlation Coefficients for Independent and Dependent Variables

متغیر وابسته: عدم ازدواج مجدد زنان				متغیرهای مستقل <i>Independent Variables</i>
سطح معناداری	ضریب بتا	ضریب تعیین تعدیل شده	رگرسیون	
<i>Sig</i>	<i>Beta Coefficients</i>	<i>Adjusted R Square</i>	<i>R</i>	
0/000	0/509	0/254	0/509	باور به کلیشه
0/000	0/492	0/237	0/492	محرومیت اجتماعی
0/003	-0/247	0/054	0/247	نگرش نوگرایانه به ازدواج مجدد
0/038	-0/171	0/023	0/171	اتکاء به خود

بر اساس ضرایب به دست آمده در جدول ۹ مشخص می‌شود که؛ در اولویت اول متغیر باور به کلیشه‌های فرهنگی، در اولویت دوم متغیر محرومیت اجتماعی، در اولویت سوم متغیر نگرش نوگرایانه به ازدواج مجدد و در اولویت چهارم متغیر اتکاء به خود

بیشترین تغییرات متغیر وابسته را تبیین و پیش‌بینی می‌کند. نتایج جدول فوق نشان می‌دهد که متغیر باور به کلیشه‌های فرهنگی ۰/۲۵۴ درصد از تغییرات متغیر وابسته را تبیین و ۰/۵۰۹ از تغییرات متغیر وابسته را پیش‌بینی می‌کند. پس از آن، متغیر محرومیت اجتماعی ۰/۲۳۷ درصد از تغییرات متغیر وابسته را تبیین و ۰/۴۹۲ از تغییرات متغیر وابسته را پیش‌بینی می‌کند. سپس متغیر نگرش نوگرایانه به ازدواج مجدد ۰/۰۵۴ از تغییرات متغیر وابسته را تبیین و ۰/۲۴۷- از تغییرات متغیر وابسته را پیش‌بینی می‌کند. در گام آخر متغیر اتکاء به خود ۰/۰۲۳ از تغییرات متغیر وابسته را تبیین و ۰/۱۷۱- درصد از تغییرات متغیر وابسته را پیش‌بینی می‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حدود نیمی از پاسخگویان (۴۳/۵ درصد) گرایش متوسط و زیاد به ازدواج مجدد دارند که با توجه به بافت فرهنگی و اجتماعی جامعه رقم قابل توجهی است و نشانگر تمایل بیشتر زنان برای ازدواج مجدد است که با یافته‌های تحقیق (Sadeghi & et. al., 2018; Hosseini, 2016; Malek Motiee, 2009) در مورد وجود آمادگی برای ازدواج مجدد در زنان سرپرست خانوار همسویی دارد. این یافته‌ها مغایر نتیجه‌ی پژوهش (Orojloo & Khodabakhshi Koolae, 2016: 103) است که آسیب‌پذیری بالای زنان سرپرست خانوار را به‌عنوان مانعی برای ازدواج مجدد ذکر نموده. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که باورهای عمومی و به ویژه نوع نگاه زنان فاقد همسر به خودشان از جمله باور به کلیشه‌های فرهنگی، یکی از عوامل تعیین‌کننده ازدواج مجدد آنها می‌باشد و این باورها می‌تواند به صورت یک مانع اساسی بر سر راه ازدواج مجدد زنان قرار گیرد. باورهایی از قبیل اینکه «زنان فقط در ازدواج اول خوشبخت می‌شوند»، «زن باید تا آخر عمر نسبت به همسر سابق وفادار باشد»، «تقدیر و سرنوشت از قبل تعیین شده و فرد نقشی در تغییر شرایط ندارد» منجر به کاهش انگیزه و تمایل به ازدواج مجدد می‌شود و زنانی که بیشتر این طرز تفکر را دارند خود را مغلوب سرنوشت می‌دانند، احساس می‌کنند جهت ازدواج با موانع بیشتری روبرو می‌شوند و یا ازدواج مجدد خود را بیشتر به تأخیر خواهند انداخت. همسو با این نتایج، در سایر تحقیقات نیز به تأثیرات منفی کلیشه‌های فرهنگی بر این زنان اشاره شده است؛ در پژوهش (Osmani & et. al., 2018)، نشان داده شده است که افراد فاقد همسر در سن بالا بیشتر نگران عقاید عمومی و هنجارهای اجتماعی در خصوص ازدواج مجدد هستند.

محرومیت اجتماعی زنان می‌تواند منجر به کاهش تعاملات و ارتباطات زنان منجر شود و انزوای اجتماعی آنان را در پی داشته باشد، همین امر می‌تواند به صورت مانعی بر سر راه ازدواج مجدد زنان درآید و از حقوقی مانند ازدواج مجدد محروم بمانند. این نتایج با یافته‌های پژوهش (Khalajabadi Farahani & et. al., 2017: 238)، همسویی دارد که طبق نتایج آن زنان مطلقه بررسی شده در حوزه‌ی روابط خانوادگی محیط کنترلی و حمایتی و در حوزه‌ی روابط اجتماعی طرد اجتماعی درون‌زا و برون‌زا و بستر ناامنی شغلی و اجتماعی را تجربه نموده‌اند. در تحقیق (Shaditalab & et. al., 2005)، نیز علت اصلی محرومیت اجتماعی زنان را نه در ویژگی‌های رفتاری این زنان بلکه به دلیل عدم پذیرش اجتماعی آنان می‌دانند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که علاوه بر اینکه محرومیت و طرد اجتماعی می‌تواند زمینه‌ساز جدایی زنان فاقد همسر از اجتماع شود، بسیاری از زنان با پذیرش این محدودیت‌ها دچار انزوای اجتماعی شده و پیامد این امر هم در بُعد ذهنی و هم در بُعد رفتاری مشاهده می‌شود، زیرا نتایج تحقیق نشان می‌دهد که زنانی که محرومیت اجتماعی بیشتری دارند تمایل کمتری به ازدواج مجدد دارند و با موانع بیشتری جهت ازدواج مجدد روبرو هستند.

نتایجی که به دست آمد گویای این است که؛ بیش از ۹۰ درصد از پاسخگویان در حد متوسط و زیاد نگرش مدرن نسبت به ازدواج مجدد دارند. این نتایج با یافته‌های تحقیق (Haghighatian & et. al., 2018; Maleki & et. al, 2015). همسویی دارد که نشان داده‌اند تغییرات جمعیت‌شناختی خانواده‌ی ایرانی در راستای فردی شدن هر چه بیشتر عرصه‌ی خانواده پیش می‌رود و تغییراتی مانند عقلانی بودن، فردگرایی و نقد سنت در خانواده‌ی ایرانی اتفاق افتاده است. نتایج پژوهش (Delkhamoush, 2009: 229)، نیز نشان داده است که زنان جوان ایرانی در رویارویی با الگوهای ارزشی سنتی و غیر سنتی ازدواج، تأکید کمتری بر ارزش‌های سنتی ابراز می‌دارند. از سوی دیگر، یافته‌های این تحقیق برخلاف نتایج پژوهش خارجی (De Graaf and Kalmijn, 2003: 1493) است که نتیجه‌گیری نموده نگرش‌های فردگرایانه دارای تأثیر منفی بر ازدواج مجدد زنان است، و برای زنان مطلقه، نگرش‌های فردگرایانه عمدتاً بیانگر رد ازدواج است. نتایج تحقیق حاضر نشان می‌دهد، زنانی که نگرش نوگرایانه‌تری به ازدواج مجدد دارند تمایل و انگیزه‌ی بیشتری برای ازدواج مجدد خواهند داشت و نگرش مدرن با عدم ازدواج مجدد رابطه‌ی معکوس دارد. نگرش نوگرایانه که مبتنی بر باورهای فردی در تصمیم‌گیری برای زندگی خود و ازدواج مجدد است می‌تواند به‌عنوان یک عامل که زمینه‌ساز و تسهیل‌گر ازدواج

مجدد است عمل نماید. افرادی که نگرش مدرن به ازدواج مجدد دارند امکان دارد که تحرک اجتماعی بیشتری داشته باشند و همین امر بر نگرش‌های آنان نسبت به ازدواج مجدد تأثیرگذار خواهد بود، نگرش‌های مدرن زنان می‌تواند در تقابل با نگرش‌های سنتی‌تر و کلیشه‌ای قرار بگیرد و تأثیرات منفی آن نگرش‌ها را در خصوص ازدواج مجدد کاهش دهد. نتایج تحقیق (Mahmudian, 2004: 39)، نیز نشان می‌دهد که نحوه نگرش زنان نسبت به ازدواج و وضعیت‌های مرتبط با آن، می‌تواند زمان ازدواج آنها را تحت تأثیر قرار دهد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که همه‌ی زنان مورد مطالعه علی‌رغم اینکه از لحاظ اقتصادی در شرایط مساعدی نیستند و میزانی از فقر را تجربه می‌کنند و همچنین کلیشه‌های فرهنگی نسبت به آنان وجود دارد، با این وجود آنها مواجهه متفاوتی نسبت به موقعیت‌های ازدواج دارند.

عواملی که بیشترین نقش را در تبیین و پیش‌بینی عدم ازدواج مجدد زنان دارند، عبارتند از عواملی که از یک‌سو موقعیت پایین زنان را در ساختار اجتماعی نشان می‌دهد (از جمله محرومیت اجتماعی) و از سوی دیگر مربوط به نگرش‌های فرهنگی منفی جامعه نسبت به زنان فاقد همسر و درونی کردن این نگرش‌ها توسط خود زنان می‌باشد (باور به کلیشه‌های فرهنگی). از سوی دیگر نفوذ و درونی‌شدن برخی از نگرش‌ها و مؤلفه‌های فرهنگ مدرن (نگرش مدرن به ازدواج مجدد و اتکاء به خود) می‌توانند موانع ازدواج مجدد را کاهش دهند و به‌عنوان تسهیل‌کننده‌ی ازدواج زنان مطرح باشند. نتایج این پژوهش از نظر تئوریک در درجه‌ی اول از نظریه‌های اجتماعی (نظریه‌های طرد اجتماعی و تغییر نقش‌ها) حمایت می‌کند، پس از آن از نظریه‌ی فرهنگی (نظریه‌ی ارزش‌های فرهنگی) حمایت می‌کند. شواهد تجربی مذکور حمایتی از نظریه‌ی اقتصادی ننموده است. به نظر می‌رسد که بازدارنده‌های اصلی ازدواج مجدد زنان را باید در وهله‌ی اول در موانع اجتماعی و فرهنگی (از جمله طرد اجتماعی و کلیشه‌های فرهنگی) تشخیص داد. با توجه به یافته‌های این پژوهش تغییرات فرهنگی و رشد ارزش‌های فردگرایانه و مدرن و استقلال و اتکاء آنان به خود (از جنبه‌های مالی و شخصیتی) نه تنها گرایش به ازدواج مجدد را کاهش نداده بلکه این عوامل می‌تواند به‌عنوان تسهیل‌کننده‌ی ازدواج مجدد در میان زنان مطرح باشد. بنابراین می‌توان گفت نوسازی و توسعه‌ی اجتماعی بیشتر در جهت تقویت نهاد ازدواج و خانواده عمل می‌کند.

Reference:

- Abela, A., Casha, C., Debono, M., & Anne Lauri, M. (2015). "Attitudes about Remarriage in Malta", *Journal of Divorce & Remarriage*, 56 (5), 369-387.
- Afrasiabi, H., & Jahangiri, S. (2017). "Problems of Social Interactions of Female-Headed Households: Qualitative Study amongst Shahin-Shahr Women", *Women in Development and Politics*, 14 (4), 431-450. (Persian).
- Ahmadi, K. (2004). "Comparative Study on the Status of Remarriage and its Effects on Mental Health of Spouses of Martyrs and Deceased Wives", *Daneshvar Raftar*, 11 (7), 35-45. (Persian).
- Ahmadnia, S., & Kamel Ghalibaf, A. (2017). "Female-Headed Households in Tehran: A Qualitative Study of Their Experiences, Challenges and Capacities", *Social Welfare Quarterly*, 17, (65), 103-137. (Persian).
- Asanjarani, F., Sadaat Jazayeri, R., Fatehizade, M., Etemadi, O., & Demol, J. (2017). "Exploring Factors Affecting Post-Divorce Adjustment in Iranian Women: A Qualitative Study", *Social Determinants of Health*, 3 (1), 15-25.
- Asanjarani, F., Jazayeri, R., Fatehizad, M., Etemadi, O., & de Mol, J. (2018). "Examining the Reliability and Validity of the Fisher Divorce Adjustment Scale: The Persian Version", *Journal of Divorce & Remarriage*, 59 (2), 141-155.
- Barber, J. S., & Axinn, W. T. (1998). "Gender Role Attitudes and Marriage among Young Women", *Sociological Quarterly*, 39 (1), 11-31.
- Blakemore, K., & Griggs, E. (2007). "Social Policy: An Introduction (3rd edn)", Maidenhead: Open University Press.
- Boldaji L., Foruzan A., & Rafiey H. (2011). "Welfare Organization and those with Service Jobs", *Social Welfare Quarterly*, 11 (40), 9-28. (Persian).
- Brown, S. L., Lee, G. R., & Bulanda, J. R. (2006). "Cohabitation Among Older Adults: A National Portrait", the *Journals of Gerontology Series B: Psychological Sciences and Social Sciences*, 61 (2), 71-79.

Clarke-Stewart, A., & Brentano, C. (2010). "Divorce: Causes and Consequences", Translated by Saeed Sadeghi et al., Esfahan: Peyghame Danesh. (Persian).

Coates, B. A. (2008). "Divorce with Decency", Honolulu: University of Hawaii Press.

Dalilgo, S., Vahida, F., Mohajerani, A. A., & Esmaili, R. (2016). "Reduced Reluctance to Remarry: Case Study; Female-Headed Households in Isfahan City", *Journal of Social Problems of Iran*, 7 (2), 31-52. (Persian).

De Graaf, M., & Kalmijn, M. (2003). "Alternative Routes in the Remarriage Market: Competing-Risk Analyses of Union Formation after Divorce", *Social Forces*, 81 (4), 1459-1498.

Delkhamoush, M. T. (2009). "Hierarchy of Marriage Values among the Iranian Youth", *Journal of Family Research*, 5 (2), 207-230. (Persian).

Enayatzade, L., & Ghazi Tabatabai, M. (2013). "Divorced Women's Lived Experiences, Processes, and Challenges: A Phenomenological Study: Case Study of Saqqez City", *Journal of Women in Culture and Arts*, 5 (3), 373-396. (Persian).

Firouzabadi, S. A., & Sadeghi, A. (2010). "An Investigation on the Dimensions of Social Exclusion of the Rural Female-Headed Households in Terms of Employment and Residence", *Journal of Women in Development and Politics*, 8 (2), 93-114. (Persian).

Gheshlaghi, F., Dorvashi, G., Aran, F., Shafiei, F., & Najafabadi, G. M. (2014). "The Study of Sexual Satisfaction in Iranian Women Applying for Divorce", *International Journal of Fertility & Sterility*, 8 (3), 281-288.

Ghorban Shiroudi, S., & Poursedighi, Z. (2011). "The Comparison of Mental Health Among Remarried Shahed Spouses and Non-Remarried Shahed Spouses and Determining the Effectiveness of Cognitive Behavioral Therapy on Their Mental Health Components", *Quarterly Journal of Educational Psychology*, 2 (1), 37-51. (Persian).

Gold, J. M. (2016). "Understanding the Experiences of Husbands in Step-Couples: Implications for Strengthening Stepfamily Marriages", *The Family Journal*, 24 (4), 415-419.

Haghighatian, M., Hashemianfar, S. A., & Aghababae, A. (2018). "Typology of Divorce and its Social Consequences among the Divorced Women under the Support of Imam Khomeini Relief Committee of Chaharmahal and Bakhtiari Province", *Journal of Applied Sociology*, 29 (2), 65-92. (Persian).

Hosseini, A. S. (2016). "Investigating the Economic and Social Factors Affecting the Rejection Rate of Female-Headed Households Covered by the Fars Relief Committee", Undergraduate Master's Thesis, Islamic Azad University, Fars Branch (Shiraz). (Persian).

Indriana, Y. (2013). "Remarriage in Elderly: A Qualitative Research", *Journal of Modern Education Review*, 3, 870-880.

James S. L. & Shafer, K. (2012). "Temporal Differences in Remarriage Timing: Comparing Divorce and Widowhood", *Journal of Divorce & Remarriage*, 53 (7), 543-558.

Khalajabadi Farahani, F., Tanha, Fatemeh., & Abotorabi Zarchi, F. (2017). "Life Experience of Divorced Women in Saveh City in the Scope of Family and Social Relations", *Journal of Women in Development and Politics*, 15 (2), 223-240. (Persian).

Khani, S., Khezri, F., & Yari, K. (2018). "A Study of Social Vulnerability Among Female-Headed Households in Soltan-Abad District, Tehran", *Journal of Women in Development and Politics*, 15 (4), 597- 620. (Persian).

Kumar, K. (2017). "The Blended Family Life Cycle", *Journal of Divorce & Remarriage*, 58 (2), 110-125.

Long, L. L., & Young, M. E. (2006). "Counseling and Therapy for Couples (2nd edn), California: Wadsworth Publishing Company.

Mahmudian, H. (2004). "Age of Marriage Rising: Reviewing the Supporting Factors, *Journal of Social Sciences Letter*, 24, 27-53. (Persian).

Maleki, A., Rabiei, A., Shokrbeigi, A., & Balakhani, G. (2015). "Investigating the Individualization of the Family in Iran with Emphasis on the Process of Structural and Functional Change of the Iranian Family from 1956 to 204", *Women's Strategic Studies*, 18 (69), 41-96. (Persian).

Malek Motiee, Z. (2009). "The Tendency to Abandon Among the Abandoned Women Covered by the Relief Committee of

Mashhad", Master's Thesis, Faculty of Social Sciences, Ferdowsi University of Mashhad. (Persian).

Martin-Uzzi, M., & Duval-Tsioles, D. (2013). "The Experience of Remarried Couples in Blended Families", *Journal of Divorce & Remarriage*, 54 (1), 43-57.

Oppenheimer, V. K. (1997). "Women's Employment and the Gains to Marriage: The Specialization and Trading Model of Marriage", *Annual Review of Sociology*, 23, 431-53.

Orojloo S., Khodabakhshi Koolae A. (2016). "Comparison Between Personality Traits and Hope among Female-headed Households with or without Tendency Towards Remarriage", *Journal of Community Health*, 3 (2), 101-110. (Persian).

Osmani, N., Matlabi, H., & Rezaei, M. (2018). "Barriers to Remarriage Among Older People: Viewpoints of Widows and Widowers", *Journal of Divorce & Remarriage*, 59 (1), 51-68.

Ozawa, M. N., & Yoon, H. S. (2008). "The Economic Benefit of Remarriage: Gender and Income Class", *Journal of Divorce & Remarriage*, 36 (3-4), 21-39.

Pierson, J. (2002). "Tacking social exclusion", London: Routledge.

Sadeghi, M., Bahrami, F., & Esmaili, R. (2018). "Compilation of the Native Model of Sociological Barriers to Remarriage of Female-Headed Households Covered by the National Relief Committee of Iran in 2016, *Social Welfare Quarterly*", 18 (70), 141-180. (Persian).

Sadeghi, R. (2007). "Exploring Marriage Problem and Validation of a Solution", *Journal of Women in Development and Politics*, 5 (1), 83-108. (Persian).

Shaditalab, J. (2004). "Poverty of Female-Headed Households", *Journal of Women in Development and Politics*, 2 (1), 49-70. (Persian).

Shaditalab Z., Vahabbi M., & Varmazyar H. (2005). "Income Poverty, Only One Aspect of Female-Headed Household's Poverty", *Social Welfare Quarterly*, 5 (17), 227-248. (Persian).

Shafiabadi, A., & Gholamhosein Ghashghae, F. (2012). "Comparative Effectiveness of Group Consultation of Reality Therapy and Feminism on Identity of Female-Headed Families",

Journal of Women in Development and Politics, 9 (4), 93-113. (Persian).

Sweeney, M. M. (2010). "Remarriage and Stepfamilies: Strategic Sites for Family Scholarship in the 21st Century", Journal of Marriage and Family, 72 (3), 667-684.

Sweeney, M. M. (1997). "Remarriage of Women and Men after Divorce: The Role of Socio-economic Prospects", Journal of Family Issues, 18, 479-502.

Symoens, S., Van de Velde, S., Colman, E., & Bracke, P. (2014). "Divorce and the Multidimensionality of Men and Women's Mental Health: The Role of Social-Relational and Socio-Economic Conditions", Applied Research in Quality of Life, 9 (2), 197-214.

Tayebinia, M. (2014). "The Rate of Youth Willingness to Marry and Identify Barriers and Problems", Sociological Studies of Youth, 5 (16), 63-86. (Persian).

United State Census Bureau. (2008). "Statistical Abstract of the United States", Washington, DC: Department of the Treasury, [https:// www.census.gov/](https://www.census.gov/)

Watson, W. K., Bell, N. J., & Stelle, C. (2010). "Women Narrate Later Life Remarriage: Negotiating the Cultural to Create the Personal", Journal of Aging Studies, 24, 302-312.

Zarabi V., & Mostafavi S. F. (2012). "Socio-economic Factors on Women's Age at Marriage in Iran", Quarterly Journal of Economic Research, 11 (4), 33-64. (Persian).

Sociological Factors Related to the Lack of Remarriage of Widows (Case Study: Sponsored Women in Sanandaj)

Erfan Naseri¹ and Behjat Yazdkhasti (Ph.D)²

DOI: 10.22055/qjssd.2019.15265

Abstract:

The purpose of this study was to investigate the barriers to remarriage among women. Research hypotheses were formulated using economic theories of marriage, social exclusion, changing roles and cultural values. The research method was descriptive and the data were collected by survey method and questionnaire. The statistical population was all widows (divorced and dying wife) 18 to 55 years old Covered by the Relief Committee in Sanandaj. The sample size was 377 according to Krejcie and Morgan table. Sampling was done by simple random method. The hypotheses test results show that there is a significant and direct relationship between the social exclusion and belief in cultural stereotypes with no remarriage variables. There is also a significant and inverse relationship between the modern attitude to remarriage and self-reliance with barriers to remarriage variables. It can be said that Cultural change and the rise of individualistic values, along with financial independence and self-reliance among women, can not only reduce the tendency to remarry, but can also be accelerating factors for remarriage among women.

Key Concepts: Remarriage, widows, Social Exclusion, Cultural Values, Change Roles

¹ PhD Student of Sociology at University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author), ernaseri@yahoo.com

² Associate Professor of Social Science at University of Isfahan, Isfahan, Iran, b.yazdkasti@ltr.ui.ac.ir

